

■ نهضت سربداران؛

از دیرینه ترین جنبش ها و نهضت های ضد ستم که در شعر شاعران انقلاب بازتاب دارد قیام سربداران سبزواری است که طبق اشاره، ماهیت و فرمانمود مذهبی آن در این تجلی مؤثر افتاده است:

ما در مشایعت خود هستیم / ای سربدار اول / ای سربدار هزارم / تو سردار آخر نیستی / اینها سران مغول هستند / تو ملت ایرانی!

(صفارزاده، ۱۳۸۶: ۲۰۰)

در سینه سینای تماشای خداداری ها

می زند آتش به رگ و جان دین

علم به دوش گروهان سوگوارانم

در سر هوای سبزواری سر به داری ها

(سودایی، ۱۳۸۷: ۹۳)

شعله ی فریاد تو از «باشتین»

(امیری اسفندقه، ۱۳۸۶: ۱۴۰)

من از قبیله ی خونین سربدارانم

(همان، ۱۵۵)

■ حماسه امام قلی خان؛

به علت برخی تعارضات سیاسی، عنوان خلیج فارس، در طول سال های انقلاب اسلامی همیشه مطرح بوده است و بدین سبب جنگ خونین حاکم لایق و شایسته فارس یعنی امام قلی خان فرزند برومند... و ردی خان از سران حکومت صفوی با پرتهالی ها مایه فخر و مباهات واقع شده، گهگاه در آثار ادبی روی نموده است. همچنین این حماسه در «جنگ نامه های کشم» و «جرون نامه» نیز مذکور است که توانست پرتهالی ها را با تحمیل تلفات فراوان بر آن ها، از پهنه آبی مرز ایران براند.

ای پرچم هویت ایران خلیج فارس

وی قدرت مؤید یزدان خلیج فارس

ای هفت کرده هوش را شاهد پارت

آراسته به گوهر و مرجان خلیج فارس

هر طفل هفت ساله به رزم عدوی تو

بالقوه یک «امام قلی خان» خلیج فارس

(سجادی، ۱۳۸۶: ۲۴۶)

■ آرمان گرایی امیر کبیر؛

وزیر لایق و کارداران ناصرالدین شاه، به خاطر اقدامات شایسته و تدابیر صائبش در پیشرفت کشور و دوراندیشی آرمانگرانه اش همیشه شخصیتی محبوب در نزد ملت ایران بوده و البته قتل ناجوانمردانه اش باعث تنفر از سلسله شاهی، خاصه پادشاهی قجر شده است. هم بدین سبب امیر کبیر نیز چهره تلمیح شعر انقلاب به حساب می آید:

اگر چه تیر بلارانشانه بود امیر

به بارگاه صدارت به جانشینم داشت

بر آستان کرامت یگانه بود امیر

به قاف عشق بلند آشیانه بود امیر

اگر که توسن بیداد سرکشی می کرد

به رام کردن او تازیانه بود امیر

هنوز از رگ او چون زندگی جاری است

چو زنده رود به دریا روانه بود امیر

به باغ فین اگر آن نخل بارور افتاد

چه غم، به دور زمان جاودانه بود امیر

(مشفق کاشانی، ۱۳۸۶: ۳۶۶)

■ نهضت مشروعه و شیخ فضل ا...؛

مشروعه خواهی در نهضت عظیم مشروعه به عنوان هویتی دینی برای این جنبش به حساب می آید و بی گمان شخصیت یگانه این موضوع «شیخ فضل ا... نوری» است که ناجوانمردانه به دار آویخته شد:

آنان که صدای جور را بار زدند

باتیشه به ریشه ی سپیدار زدند

بیدار دلی را به سپیده دم عشق

در محضر آفتاب بردار زدند

(خونساری، ۱۳۶۶: ۸۴)

ما بهارستان سنبل داشتیم

نازی آبادی پر از گل داشتیم

مردم سرچشمه روز هفت تیر

راهی خم می شدند از الغدیر

بر سر باب همایون سار بود

توپ خانه مشرق الانوار بود

باب می شد لهجه پاک دری

مثل ترکی در سه راه آذری

شهر در آیین و اسفند بود

یافت آباد آن سوی در بند بود

سینه معبد، خانه مسجد، کوچه باغ

شیخ فضل ا... نوری در چراغ...

(عزیزی، ۱۳۸۶: ۲۶۴)

فراز دار شد او با صبوری

گزیدم از مردم نااهل دوری

شد آوایی بلند از خنجر دار

شهید عشق فضل ا... نوری

(براتی پور، ۱۳۸۶: ۲۴۳)

■ جنبش آذربایجان، ستارخان و باقرخان؛

... نسیمی / سبک می گذرد / و کله ی سنگین مرد گرجی / بادکنکی است بزرگ / شناور بر امواج نسیم / اینک منم / گلوئی تفنگ ستارخان / اینک منم غیرت شهر آشوب باقرخان / بر می گردم / با تمام غروب های عالم / با تمام ستاره های شب...

(امامی، ۱۳۸۷: ۲۹۳)

من که چای او علی ام / فرزند رودخانه / نقاش کوچه های باکو / بغض مسجد کبود / چگونه نخروشم / و هم سخن قورباگان شوم؟ / اکنون منم / در سرزمین ستارخان / اسب های جوان را می خوانم...

